

مردم غر می‌زنند، پرسش نمی‌کنند



تردید نسبت به گزاره‌هایی است که به طریقی به ذهن ما آمده‌اند و ما به اندازه کافی به آن‌ها آگاه نیستیم. چنین تردیدی با تردید مرسوم و انکار محسوسات فرق می‌کند. به عبارت دکارتی این مفهوم همان شک روش‌مند یا متدیک است.

■ به این نکته اشاره کردید که پرسش یاد دانی است و باید آموخته شود. چه شاخص‌ها و معیارهایی برای آموختن این امر و مقوله لازم است؟

پرسشگری یک مهارت است و اگر قرار باشد آن را یاد بدهیم، باید به شکل مهارتی آن را بیاموزانیم. یکی از اشکالاتی که در سیستم‌های آموزشی وجود دارد این است که تصور می‌شود اگر به مردم بگوییم پرسش مهم است و باید بپرسند، آن‌ها پرسشگر می‌شوند. در حالی که چنین نیست و پرسشگر چنین تربیت نمی‌شود. برخی مردم باید در فرایند پرسشگری و در جاده اکتساب آن قرار بگیرند. در این جا دو وضعیت را می‌توان تصور کرد. وضعیت اول گفت‌وگو با خود (سلفی دیالکتیک) است. اگر آدم‌ها را تربیت کنیم، ممکن است مدام با گزینه‌های فکری خود کلنجار روند و تردید کنند. فرض کنید شما درباره وضعیت جامعه، یک انسان، یک کتاب و... ادعایی دارید و در آن‌ها تردید می‌کنید. در حالت عامیانه مردم اولین نتیجه‌ای را که از چیزها می‌گیرند، آخرین نتیجه تلقی می‌کنند. این بزرگ‌ترین آسیب برای جامعه است. یعنی تفاوت انسان آموزش‌دیده با انسان آموزش‌ندیده این است که فرد آموزش‌ندیده اولین پاسخ به چیزها را آخرین پاسخ فرض می‌کند، ولی آدم آموزش‌دیده به اولین پاسخ تردید و بلافاصله پرسش بعدی را مطرح می‌کند. ممکن است گفته شود برای اوضاع اجتماعی که اکنون ما در آن زیست می‌کنیم گزاره‌هایی دارند. دوباره سوالی که پیش می‌آید این است که این گزاره‌ها چه هستند و چگونه به وسیله آن با جامعه روبه‌رو می‌شویم؟ این همان پرسشگری است و آن چیزی است که من آن را دیالکتیک با خود می‌خوانم. منتها آن چه از نظر من بیشتر مرجح است در واقع دیالکتیک جمعی است. ما از تربیت در جامعه و پرورش مهارت پرسشگری در دل اجتماع صحبت می‌کنیم. دلیل این که مردم و به‌ویژه جوامع در مقابل یکدیگر قرار دارند این است که آن‌ها در یک فرایند گفت‌وگوی اجتماعی گزاره‌های خود را روی میز گذاشته‌اند. در این فرایند دیگران به آن گزینه‌ها تردید می‌کنند و آن‌ها مجبور می‌شوند یا برای گزاره‌هایشان استدلال‌های حمایتی بیآورند یا تجدیدنظر کنند. به همین خاطر ما اجتماعات گفت‌وگویی کاوش‌گرانه لازم داریم تا در دل آن مردم وادار شوند که در وضعیت واریسی نشده ذهنی اجتماعی شان تجدیدنظر کنند. ما در ایران به‌طور دائمی خودمان را در بسیاری از زمینه‌ها مردمانی برتر می‌بینیم. سال‌های زیادی هم هست که این وضعیت را تکرار می‌کنیم. اما پرسش بعدی مطرح نمی‌شود که اگر ما در زمینه ادبی، هنری، فکری، هوشی و... برتریم، پس چرا به لحاظ زندگانی پایین‌تر قرار داریم؟ چرا زندگانی در مکان‌های دیگر را ترجیح می‌دهیم؟ ایرانیان حاضر در کشورهای دیگر نیز همین ادعا را دارند. این وضعیتی واریسی نشده است. حالا این وضعیت باید در اجتماعی گفت‌وگویی قرار بگیرد که مجبور شود توضیح دهد و استدلال کند. احتمالا در آن موقع استدلال‌های قوی ندارد و مجبور می‌شود در آن وضعیت پیشینش تجدیدنظر کند و پرسش تازه‌ای از او برپایید. برای وضعیت پرسشگری دو شاخص لازم است: عقلانیت و آزادی. اگر ما از جامعه انتظار داریم پرسشگر باشد، باید این دو شاخص را بر زندگانی فردی و زندگانی اجتماعی استوار کنیم. تا زمانی که ما برای توضیح این امر به هزاران چیز دیگر غیر از استدلال‌های عقلانی متوسل می‌شویم و تا وقتی مردم آزاد نیستند که پرسش‌های اساسی شان را طرح کنند وضعیت پرسشگرانه‌ای بر جامعه حاکم نیست. بنابراین نمی‌توان چندان از وضعیت درستی سخن گفت. گرچه من می‌پذیرم به دموکراسی نقدهای جدی وارد است، برای چنین وضعیتی که وضعیت بشری است جز این که مردمان گرد هم بیایند، گزاره‌هایشان را وسط بریزند و آن‌ها را به چالش بکشند تا از این رهگذر پرسش تازه‌ای به وجود بیاید راهی نمی‌شناسم.

■ با این اوصاف فکر می‌کنم زمان مناسبی است این سؤال را مطرح کنم که اساسا جامعه ما جامعه پرسشگری است؟

نه! من دلایل زیادی برای این حرف دارم. اولاً می‌گویم پرسشگر نیستند به دلیل این که ما در یک وضعیت تربیتی و اجتماعی قرار داشته‌ایم که نه پرسش مرجح بوده و نه گفت‌وگو. این چیزهایی هم که مردم ظاهراً می‌پرسند - یا پوزش - پرسش نیست بلکه اعتراض، نق و غر زدن است. من بارها و بارها با مردمی که ظاهراً پرسش داشته‌اند، تمرین کرده‌ام. معمولاً پرسش‌های مردم ما عمیق نیست و وقتی می‌گویم وضعیت پرسشگرانه، مراد این نیست که هر آدمی خورجینی از پرسش داشته باشد، بلکه شما باید این قدر این راه را رفته باشید که در آن به پرسشی اساسی دست پیدا کنید. مردم ما معمولاً پرسش اساسی و جدی نمی‌کنند، یا اشتباه می‌پرسند. این مسئله یکی از گرفتاری‌های ماست. چون پرسش‌ها و ادراک‌های اشتباه ناشی از آن پرسش‌هاست که ممکن است ما را به حوزه‌هایی ببرد که خوشایند نیست. به همین خاطر من اگر به جای دولتمردان بودم، بودجه‌ای تعیین می‌کردم تا فضایی تدارک دیده شود که مردم پرسش‌هایشان را مطرح کنند و بعد سوال‌های قوی‌تر و عمیق‌تری بپرسند. اگر ما پرسش‌های غلطی کنیم به بیراهه می‌رویم و این خسارت‌بار است. نظام آموزشی ما، برای پرسشگر نشدن افراد جامعه، یکی از مقرران عمده است. وقتی در مدرسه مشتکی معلومات مشخص مسجل در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌دهند یا وانمود می‌کنند که چنین است، چرا آنان باید پرسشگر شوند؟ وقتی شما تلویزیونی دارید که مدام معلومات مسجل را به خورد جامعه می‌دهد، چرا جامعه باید پرسشگر شود؟ وقتی وعظ، اساتید، معلمان، کتاب‌ها، تاریخ و حتی ادبیات ما به مخاطب گزاره‌های مسجلی ارائه می‌کنند، پرسشگری به وجود نمی‌آید. وقتی همه چیز مسجل است و از زبان انسان‌های بزرگی هم مطرح می‌شود، احاد جامعه چرا باید زحمت پرسشگر شدن را به دوش بکشند؟ بنابراین تردیدی نیست که جامعه ما برای تربیت شدن در این زمینه کارراه طولانی‌ای دارد. ■

نمی‌پرسند چگونه گزینه‌های بهتری در این جا و آن جا وجود دارد، اما آن‌ها هنوز در گزینه‌های قدیمی، ضعیف و واریسی نشده زندگی می‌کنند. بنابراین پرسیدن موجب تحول جامعه انسانی می‌شود. بعید می‌دانم بشر توانسته باشد رشد کند، مگر این که تردید کرده باشد. مثلاً شما وضعیتی اجتماعی را در نظر بگیرید که مدت‌های مدیدی بر جامعه‌ای حاکم است. پرسش به ایجاد تردید در آن وضعیت اجتماعی و در قالب زندگانی فردی منجر می‌شود. بعد از این تردید است که شروع به رشد می‌کنیم. مثلاً اگر مردم تمام ایام تصور می‌کردند که گندم‌ها را می‌شود با دست چید، آیا به نظر شما پس از آن داس، کمباین و ماشین‌های پیشرفته برای درو... ساخته می‌شد؟ بنابراین قرار است ما از رهگذر پرسشگری، هم به لحاظ فردی و هم به لحاظ اجتماعی، به وضعیت انسانی تری برسیم.

■ به نظر می‌رسد بخشی از دیدگاهی که مطرح کردید بر اساس اندیشه‌های دکارتی درباره مفهوم شک باشد. اما نکته‌ای درباره مفهوم پرسش وجود دارد و آن این است که پرسش می‌تواند ایده‌ای باشد که از یک شک درست برمی‌آید. این تفاوت بین پرسش و شک و تردید را چگونه می‌توان تفکیک کرد؟

باور من این است که هیچ پرسشی بدون تردید ممکن نیست. اما مراد از تردید چه نوعی از آن است؟ این نوع از تردید برای انکار محسوسات یا انکار از روی تنفر، میل و... نیست. کسی که وضعیتی را انکار و نسبت به آن تردید می‌کند برای این بوده که به دنبال وضعیت متفاوت‌تری - اگر نگویم بهتری - است. بنابراین مراد در این جا تردید منطقی و ممکن است. تردیدهایی را که اساساً نتیجه‌بخش نیست یا امکان‌هایی را پیش روی ما قرار نمی‌دهد، احتمالاً تردیدهایی از سر واریسی می‌دانیم. تردید منطقی همیشه با کل موجودیت یک چیز روبه‌رو نیست، در واقع بررسی کردن اجزا، عناصر و همه از ارکان یک چیز است؛ به امید این که زهرها و نکات منفی آن کشف شوند و از رهگذر تبدیل آن به پرسش، انسان‌ها وادار شوند به پیش روند و آن را تغییر دهند. ولی انسان‌هایی که صرفاً تردید می‌کنند، پرسشی ندارند. شما این را در نظر بگیرید که کسانی که صرفاً مردد هستند، تردیدشان به پرسش ختم نمی‌شود و نه تنها سودمند نیست، بلکه خطرناک است. به همین خاطر پرسشگری یاد دانی و تربیت شدنی است. شما هرگز اتوماتیک‌وار پرسشگر نمی‌شوید. ممکن است بخشی از آن خصلت‌های اولیه را در دوران کودکی داشته باشیم که باعث پرسش شود. این خصلت‌ها ذاتی انسان است، اما به تدریج باید برای درست پرسیدن که بر بنیاد درست تردید کردن آغاز می‌شود، بیاموزیم. یاد بگیریم و تربیت شویم؛ به عنوان مثال، همان شک دکارتی را که نگاه کنید، شک یکسره نبوده است. مراد این بوده که شما ذهنی دارید که مشحون از مفهوما و گزاره‌هاست. این گزاره‌ها ممکن است واریسی نشده وارد ذهن شما شده باشد. شما وقتی نسبت به هر گزاره‌ای که در ذهن خود دارید تردید می‌کنید، باید از خودتان بپرسید آیا به اندازه کافی به آن اطمینان دارید که آن را به ذهن خود برده‌اید؟ اگر اطمینان ندارید، باید آن را بیرون از ذهن خودتان نگاه دارید. بنابراین فرایند در این بحث واریسی گزاره‌هاست. تردیدی که دکارت می‌گوید،

سجاد صدقات روزنامه‌نگار
 بحث درباره مفهوم پرسشگری هنوز در ایران به درستی تبیین نشده است؛ مفهومی که شاید در نگاه اول ساده و در دسترس به نظر آید، اما به تدریج می‌توان ضرورت و ملزومات آن را برای هر فرد و جامعه‌ای تشخیص داد. دکتر یحیی قائدی دانشیار فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه خوارزمی و پیشگام ترویج فلسفه برای کودکان است. او مدع کافه فلسفه در ایران است که به نوعی در راستای تقویت پرسشگری و گفت‌وگو بین مردم تلاش می‌کند. یحیی قائدی در گفت‌وگوی پیش‌رو با «آسمان آبی» درباره این مفهوم بحث کرده و ضمن توضیح چیستی، چرایی و چگونگی پرسشگری، از ضعف نظام آموزش و پرورش در ایران سخن گفته است.

■ اجازه دهید بحث را با این سؤال آغاز کنیم که وقتی از پرسشگری سخن می‌گوییم، دقیقاً از چه چیزی حرف می‌زنیم و چه مفهومی را دنبال می‌کنیم؟

به نظر من ابتدا باید به این مسئله بپردازیم که پرسش چیست؟ از کجا می‌آید؟ چگونه از انسان برمی‌آید؟ که پس از آن پاسخ بدهیم چه سودمندی‌هایی دارد. برای پاسخ دادن به این پرسش می‌توانیم بگوییم وقتی نمی‌پرسیم چه اتفاقی می‌افتد تا برسیم به این جا که وقتی می‌پرسیم چه اتفاقی رخ می‌دهد؛ یعنی می‌توان گفت پرسش را در مقابل نبود پرسش قرار می‌دهیم. ما وقتی نمی‌پرسیم، یعنی در وضعیتی روتین، ثابت، واریسی نشده و نبود تردید قرار داریم. این وضعیت واریسی نشده، جامد، ثابت و نبود تردید وضعیت‌هایی است که ما به لحاظ روان‌شناختی به آن‌ها عادت می‌کنیم، آن‌ها را می‌پذیریم و بعد مایل به تغییر آن‌ها نیستیم. این وضعیت ما را دچار رکود، بی‌حرکتی و عدم تحول می‌کند. اگر این وضعیت‌ها، وضعیت‌های مناسبی هستند دیگر بحثی باقی نمی‌ماند، اما معمولاً مناسب نیستند؛ یعنی حتی بهترین وضعیت‌ها در کوتاه‌مدت ممکن است چنین باشند، ولی در درازمدت نمی‌توانند به لحاظ ماهیت انسان و ماهیت جامعه اوضاع خوبی باشند، زیرا ثبات و سکون نه برای انسان خوب است، نه برای جامعه و نه برای رشد و پیشرفت. این شرایط در وضعیت نبود پرسش به وجود می‌آید و این وضعیت به انسان و جامعه نشان می‌دهد که ما به پرسش نیاز داریم و جایی است که باید پرسش برپایید. در واقع پرسش، تردید به وضعیت‌های جامد، راکد، واریسی نشده و عادت‌شده است. وقتی ما درباره آن‌ها تردید کردیم، پرسش برمی‌خیزد و شکل می‌گیرد. پرسشگری مفهومی است که انسان‌ها را وادار می‌کند نسبت به چیزها در یک فرایند تردید مدام باشند.

■ سؤال دیگری که در ادامه این بحث مطرح می‌شود این است که با استفاده از پرسشگری قرار است به چه چیزی برسیم؟ پرسش برای رشد، پیشرفت و تحول است. این تحول، متحول شدن ذهن فردی و ذهن اجتماعی است. ما برای این پرسش می‌کنیم که اوضاع بهتر و گزینه‌های احتمالی قوی‌تر و بهتر را کشف کنیم و قرار است به زندگانی، اوضاع و وضعیت سنجیده‌شده‌تر برسیم. بسیاری از نابسامانی‌های زندگی فردی و اجتماعی بشر حتی در همین اوضاعی که زیست می‌کنیم به خاطر نرسیدن و تردید نکردن است. مثلاً مردم